

برگشتم بکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در آنجا ملا صاحب خانه
 اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحبخانه را فرزند امرد خوش صورتی بوده افندی بسیار
 بصورت آن پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او برنیداشت صاحبخانه که پدر آن پسر بود از افندی سؤال
 کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید و چه آن از چه رنگزیت افندی گفت که من نظر عجیب
 خلقت خدای میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود آورده صاحبخانه
 گفت که اگر تو را منظور نظر کردن در عجیب صنع خداوندی من اعجاب از آن نشان دارم در آن ملاحظه
 فرمایند و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی در میان دوران من خلق فرموده که شکل آن مخروط
 است و سر آن ترکیده گاهی مانند درخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر
 آن دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کوزه میباشند و آن دو دانه در میان کبسه از پوست
 گذاشت گاهی جمع میشوند و آن کبسه بهم میاید و گاهی آن کبسه اونچینه و آن دانه ماورته و بیخ آن
 کبسه میباشد قبارک الله حسن الخالقین پس شمارا اگر نظر نمودن بعجایب صنع خدای منظور است
 در آن نگاه کنید که اعجاب از صنع صورت فرزند من است -

فی مذمت العشق

مجملاً از عالم این گونه سخنان یعنی اظهار عشق با مردان و آن را قفطره برای عشق خلاق عالمیان
 قرار دادن از اعجاب اعجاب است بل وحدت وجود را این گونه لوازم باطله بسیار است بلکه بعض
 عشق در اخبار ائمه پیچ و قوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق ع سؤال
 کردند از عشق و عبارت حدیث گو یا بدین نحو است سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال
قلوب خلقت عن ذکراته فاذا قما الله محبته غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار والد قایق حضرت
صادق ع از عشق سؤال کردند آنجناب فرمود که قلوب و دلهاسی باشند که خالی از ذکر خدا بودند
پس خدای تعالی با آنها محبت غیر خود را چنانید و شیخ احمد الحسائی در شرح زیارت جامع کبیره بعد از ذکر این
حدیث گفته که بین و تامل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکروه و ناحوش آمد که در جواب این سؤال
نخوست که لفظ عشق بر زبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلقت عن ذکراته مسئله دیگر
در معاد است اگر چه ملا صدیقی در شواهد ربوبیه گفته که حق است که معاد در معاد جسم حضرت است لیکن بعد از
آنکه این مطلب را در مقام تحقیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذار نه کرده
ایضا جنت را بر چند قسم کرده اول آن را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که آنها جنت

در احوال ملا صدیقی

عوام است که جز خیال حور و قصور و اشجار و اینها چیزی دیگر ندانستند لهذا بحیل بیان بود قوی چون
و باقی اقسام را نجومی دانسته که از شعر ملائی رومی در مثنوی بار میدید که گفته است: *بشت بشت چیست اعمال بود*
هفت دوزخ چیست اخلاق خودت این حاصل طوایف کلماتش خوب نیست ولیکن حکم بکفر با اینکه او بدست
گذشته با جمال کلام مشکل است پس تامل کن و مراد در این مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم
پسر ملا صدیقی در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد واقع شد -

در احوال محمد بن محمد

که دعوت بیا فرود آمد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرآبادی
الاصغر و اصغری المسکن است و در خارج معروف میرداماد و میر محمد باقر داماد و داد از انقب
پدر او است چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محسن عبدالعالی کرکیت و دختر محقق ثانی مادر میر محمد
باقر است لهذا پدر میر محمد باقر داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش مانده است و این
سید امام انام و فاضل مجام و عالم مقام عین امثال کامل افاضل و معدوم المائل و منار فضائل و فوایل
و دریائی بی ساحل علامه فحاشم است و در علم لغت گوئی سبق از میدان صاحب قاموس صحاح ربوده و در
علوم عربیت حیازت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاد و نظم و نثر
سرآمد اهل زمان در منطق و حکمت و کلام مسلم علماء اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگان و در علم
رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بجمیع اقسام آن متفرد و جید در مقال و در اصول حلال و حرام
و اعضاء و در علم تفسیر قرآن اجموبه زمان و او از شاگردان خال مفضل مرکز کرده افضال شیخ عبدالعالی
بن عبدالعالی کرکیت و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاطینی در مقابله گفته که او اجازه از شیخ
سین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازه ملا صدیق است و در مفاخرت او
همین بس که مانند ملا صدیقی فاضل فرید و جید ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت آن بزرگوار است
و در علم حروف و نحو آن در غایت اشتمار بلکه در همه علوم کاشمش فی رابعه النهار است و اینجناب خود را
معلم میدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید *قال ترکیبانی التعلیم ابو نصر فارابی و اگر از*
قول جھنبار میرانکسی است که بلا عبدالقدونی گفته که امروز بر علماء فخر کن و بگو کلام میرا فهمیدم
و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد بیدانی و اگر دسموع شد که شاه
عباس از میرداماد خواهم شد که فکری کرده که طریق موم و غسل نمودن زینور غسل محسوس شود
و برگفت که برای گس مینی آرد شش نیکر و ند و گس را بران شیشه نختیند و در میان مجلس گذاشتند

تا بیند که چه می کند ناگاه مگس آن شبش را تار کرد پس مشغول به بیوت و غسل کرد و این مجرب است با

گویند که روزی ملاصدری برای درس بدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میرزا خانه بیرون نیامده بود پس تاجری بجهت مهمی بدرس حاضر شده و آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میرافضل است یا فلان ملا پس ملاصدری در جواب گفت که میرافضل است و درین وقت میرآمد دید که این حکایت در میان است میردر پشت دره دیوار توقف نموده و استماع مینمود آن شخص تاجر با یک از علماء را اسم برد و ملاصدری میگفت که میرافضل است پس آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میرافضل است یا شیخ رئیس ابوعلی سینا ملاصدری گفت که میرافضل است آن شخص پرسید که میرافضل است و یا معلم ثانی پس ملاصدری توقف و سکوت کرد و میرناگاه از پشت دیوار ندا داد و میگفت که صدری ترس بگو میرافضل است و آنجناب در رضع بعوم منزله قائل بوده چنانکه مذہب شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان است و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میرداماد و نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان میرگفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمایید که معنی فسک و فسک چیست میرمدت سر و ز فکر کرد و از آن پس گفت گویا کیے مخرج بول باشد و کی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس در حق ایشان دعائی بد کرد که مرا باین لفظ که در نهایت کثافت بودند آرزوی و معطل گردید پس آن دو نفر در همان ایام وفات کردند -

گویند که میرداماد در مدت چهل سال بائی خود را برای خوابیدن دراز نمود و مدت بست سال فعل مباح از او صادر نگردید و بعضی این را نسبت بمقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند و شاید هر دو صواب باشد بسیاری از علماء سلف را نسبت بعدم صد و مباح ما دام العمر دانند مانند شهید اول و نحو آن باین نحو میشود که هر عملی که از او سر بزد غرض و مقصد او نیت قربت و محض رضائی خدا بود و مثلاً میخواهد باین نیت که بدن را خفی عارض شود تا محبتا شود که عبادات را برکواتم واقع سازد و بکذا حرکت و سکون و اکل و نحو آنها و تالیفات آن بزرگوار بسیار است -

در تالیفات میرداماد

از تالیفات مستقیم و شاعری در وصف آن گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود که فریبناور و قنات و جبل المین در مکتب و تفسیر شرح نجات و جواشی بر کانی و جواشی بر فقیه و جواشی بر جمعی

بشاره

سجادیه و رساله در نهی از تسمیه مهدی و کتاب عمیون المسایل و کتاب غلۃ الملوک و کتاب تقویم الاعیان
 و کتاب افق البین و کتاب رواج سماویه و کتاب سبع شدا و کتاب ضوابط الرضایع و کتاب یا صحتنا
 و تشریفات و کتاب شرح استبصار و رساله در اینکه منتجب بام نسوی هاشم از سادات محسوب است و نیز
 با و حسن داد

در بیان وفات میرداماد

ایشان در سده بیاد وفات ان بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً
 ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدیقی میرزا در خواب دید و از او سوال کرد که مردم
 مرا تکفیر کردند و شمارا تکفیر نمودند با اینکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میرداماد در جواب
 گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم ان عاجزند و غیر اهل حکمت
 کسی انهارا نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا سبکتی
 کتابهای تو را ببینید مطالب ان را می فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند -

در احوال شیخ عبدالعالی پسر محقق ثانی

عج شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میرداماد و خال قاضی
 میر حسین بن سید حیدر کرکی است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجلاء است
 و اجازه از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبله عموما و در قبله خراسان خصوصاً و کتاب
 تعلیق الارشاد و سید مصطفی تفریسی در کتاب خود نوشته که شیخ عبدالعالی جلیل القدر عظیم المنزله
 رفیع الشان نفی الکلام کثیر الحفظ بود و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفی بود -

در احوال سید ماجد

عطاء سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن حسین بحرانی اجد حفصی باشد بدو ال
 قریه از قرامی بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لؤلؤ گفته محقق و مدقق و شاعر
 و ادیب بوده و برای او نظری در جودت تصنیف و بلاغت تجرید و فصاحت تعبیر و دقت نظر بود
 و شعرش فاین در بلاغت است و خطبه اش در جمیع مجتبه بلاغش حسن تعبیرش لطا را میگذاخت او
 قول کسی است که بشر حدیث از شیراز نموده و برای امیضفات است از جمله کتاب سلاسل الحدید و رساله
 یوسفیه که وجیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار و قصیده مشهوره در مرثیه حسین
 و اولش اینست یکی و پس علی صبت بعد از وفات او در شیراز در سال هزار و سیصد و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم مدفون شد و از جمله تلامذه اش شیخ محمد بن حسن مقابلی الاصل
رومی منزل بوده است و روسی تصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین
اقامه نماز جمعه نمود پس از افتتاح آن در دولت صفویه و از جمله تلامذه سید ماجد ملا حسن فیض است
و از جمله تلامذه اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصعبی سکن است و این شیخ
فاضل جلیل بوده و شرح در باب حاد و بیشتر نوشته و تمام نیست و آن حسن شروع باب حادی عشر
و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود -

در احوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدمی است و شیخ علی مذکور
او را متولی قضا بحرین نمود پس از آن بجهت قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود
و آن قضیه مسند بود که در آن بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنی که طلاق داد و شد و تزویج
شد بعد از انقضای علق و شوهران زن غایب بود پس زوج حاضر شد اذعان نمود که من در عده
رجوع کردم و شاید بر این مدعا گذرانید لکن زوجه را اعلام رجوع ننمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا اینکه
از عده بیرون رفت و زوجه غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که آن زن زوجه زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد
که آن زن زوجه زوج اول است و این مسله را از علماء شیراز و اصفهان سوال کردند و استفتا نمودند
ایشان همه در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تحطه کردند و شیخ احمد مزبور را برادری بود کسی
به شیخ عبدالصمد و شیخ عبدالصمد را نواده فاضلی بود که علی بن عبداللہ ابن عبدالصمد باشد و او از شاگردان
شیخ سلیمان بن عبداللہ حوزی است و در پیش شیخ علی بن عبداللہ جد حاجی نیز درس خواند و او نیز فاضل و
واجب بود و حفظ بود و این شیخ علی جد حاجی از تلامذه شیخ محمد بن یوسف مقابلی و شیخ محمد بن ناصر حجری بحر است
و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده -

در احوال ملا عبداللہ شتری

ف عبداللہ بن حسین شتری اصفهانی و در وصف او شیخ اسد اللہ کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات
و مجاہدات و کرامات و مقامات است و تلامذه اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفریشی و پسر ملا عبداللہ
حسن علی که اخوند ملا محمد باقر مجلسی از آن حسن علی اجازت دارد و ایضا از تلامذه او است خدا و پروردی ابن
کامیله فیضی از خدا و پروردی کتابی در موقوفین رجال نوشته که نیکوست و آن کتاب در نزد من است و صاحب
کتاب اللیل او را وصف بشپد نموده و شهادت نقل نیز برالسنه شمرنی دارد و تفصیل شهادت با معلوم نشد

در احوال عبد الله شری

و از اینجا است که بعضی از او بشیخ ثمالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی گلپسلی در وصف ملا عبد الله گفته که او است
 شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهره زکیه و نفس زاهره فلیتیه و سید مصطفی تفریسی در کتاب رجال گفته که عبد الله
 بن حسین بن تشری مد ظله العالی شیخ و استاد ماست و علامه و محقق و مدقق و جلیل القدر و عظیم المنزله و وحید
 عصر و اوریع اهل زمان بوده است و موفق تر از او کسی را ندیدم مناقب و فضایل او محصور نیست صائم النهار
 و قائم اللیل است و اگر نواید تحقیقات این کتاب از او است تا اینجا کلام میر مصطفی است و مایفات این بزرگوار
 کتاب شرح قواعد شرح الفیه و شرح قواعد کرکی که مسمی بجای مع الفوائد است در هفت جلد و غیر اینها و ان
 بزرگوار در سال هزار و بست و یک بود -

در احوال شیخ نعمت الله

قا شیخ نعمت الله ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجاز ملا عبد الله شری متقدم است و شرح فارسی
 بر اربعین شیخ بهائی نوشته و خوب هم نوشته و شیخ نعمت الله از شاگردان شیخ علی بن عبد الله عالی کرکی محقق است
 و پدرش شیخ احمد و شیخ محمد بن خاتون اجاز دارد از جمال الدین احمد بن حاج علی عینانی و او اجازه دارد
 از شیخ زین الدین جعفر بن حسام و او اجازه دارد از سید اجل حسن ابن ابوب شهبان بن یوسف نجم الدین
 و او اجازه دارد از شهید اول -

در احوال شیخ شمس الدین شهید ثانی

قب شیخ شهید سعید سد شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاسلی معروف بشهید اول قطب کرده
 فضل و جلالت مظهر قناعت بزرگ رفت و سعادت و جلالت و نباهت و فطانت و زکات و تقاوت
 و عبادت و زهدت و نبالت و شجاعت است و مانند آن بزرگوار در جمیع اعصار در میان فقهای نامدار
 بانی در ناره وجود و شهود نگذاشت و در احاطه ابواب فقه کسی چون ان عالمقدار در روزگار کجدار
 نیامد مگر شیخ جعفر نجفی و پسرانش شیخ موسی و شیخ علی و مشهور است که شیخ جعفر میگفت که به بکارت و وفقت
 باقیست و کسی او را مس نمود مگر من و شهید اول و فرزند موسی و باز شیخ جعفر میفرمود که اگر کتابهای
 معتبره از طهارت تا دیات بشویند هر آینه من اول تا باخر همه را از حفظ مینویسم چنانکه تشریف العلام میگفت که اگر
 فقه را بشویند من هم مسائل را از روی قواعد خواهم استخراج نمود و همچنین از طهارت تا دیات و زهد و شهید
 الله مطلقاً اکثری بود در دست او و شیخ جعفر در قناعت برتر از شهید است و قناعت شهید از کتاب قواعد او
 ظاهر میشود و قاضی بر حسین ابن سید حیدر کرکی که دختر زاده محقق علی بن عبد الله العاسلی کرکی و پسر خان میر و پسر
 رساله در نماز جمله نوشته است و در ان رساله گفته است که شهید اول از هزار نفر از فقهاء اجازه داشت

۱۲ شریک به شیخ علی کرکیست در اجازه دانش از شیخ احمد که شمس الدین محمد بن خاتون عینانی صاحب است

و این مرتبه در احدی از فقها تحقق نیافته و چون شهید اوصاف علامه علی را شنیدند بود خواست در خدمت
 این بزرگوار بنزد نمایند پس بجله آمد و بگریوز در مجلس درس علامه نشست پس خاست بگریز و کاطمین
 و سامره زیارت و دوره ائمه علیهم السلام نماید و از این پس باز بجله آید و در خدمت علامه بنزد نمایند پس زیارت
 ائمه عراق مشرف شد و خاتمه آن نجف انجامید و پس از زیارت نجف بجانب حله می آمد که در خدمت علامه بنزد
 نماید و رانشائی راه دید که جان علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آوردند پس شهید برای مشایعت جناب
 مراجعت نجف نموده و علامه را در جوار امیرالمؤمنین مدفون ساختند پس شهید بجله مراجعت کرد و در خدمت
 فخر الحقیقین سپهر علامه و سایر تلامذه علامه هفت ماه تحصیل کردند مانند سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از
 همه ایشان اجازه گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شهید چند چیز مذکور می گردد -

در حالات کرامات شهید اول

اول اینکه آن جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت و این خارق عادت است زیرا که چنین خبری
 برای احدی از فقهاء اتفاق نیفتاده و دوم اینکه چون آن جناب را برای شهادت می بردند در بین راه
 رقعہ نوشت باین عبارت رتبتی مغلوب فانتصر پس ناگاه آن رقعہ برگشت و بر پشت آن نوشته بود
 ان کنت عبدی فاصطبر و این قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه و افواه شهرتی تمام دارد
 سوم اینکه لمعه در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جمله ارجل کرامات است چه تمام سائل همه عبادت
 را بجا می توان در هفت روز نوشت بلکه مسله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب
 لمعه را در هفت روز شکل است چه رسد ب تصنیف آن چهارم اینکه صاحب الامل گفته که کتاب لمعه را در هفت
 چنانکه باید و این نیز از ارجل کرامات است که کسی را برای قتل حبس نماید و او در مجلس از طهارت تا دیات به تفصیل
 و تحذیب تصنیف نماید با کمال اعتنائش و اسبجم اینکه علماء نوشته اند که در عین تالیف لمعه جز کتاب مختصر
 کتابی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از ارجل کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و
 کرامت بودن آن در نزد فقیه از واضحات است ششم اینکه علماء نوشته اند که علماء عامه
 هر روز در دمشق در خدمت شهید ترسیدند و می نمودند پس چون شروع بلمعه نمودند ترسیدند که مبادا علماء
 بیروا و آیند و از اعتقاد او مطلع گردند پس چنان اتفاق افتاد که در آن روز که به تصنیف
 لمعه اشتغال داشت احدی از عامه نزد آن بزرگوار نرودند و این از الطاف خفیه حضرت
 رب الارباب و از کرامات آن جناب شهادت است و گویند که شهید اول در ایام تحصیل جامی
 در سنین شهادت نزد خود نهاد و مطالعه میکرد و آن جام در پیش آتش بود و گرم بود چون شهید را خواب

میگرفت آن جام را بر بالای سر خود میگذاشت بخوبی که سرش احساس الم میکرد پس خواب از
 سر بر میگرفت آخر بخوبی شمع بود که سرش از شر صاف و دیگر موزنی آورد و این فقیر در سابق ایام
 در کتاب تذکره العلماء نوشته ام در باب شهادت این جناب که او با این جماعه که از مشاهیر علماء عامه
 بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و آن جناب در میان عامه اشتهار یافت و برای ایشان مشایخ
 میکرد و مرافعه نمینمود و هر چهار مذهب فتوای داد چون این جماعه دید که آن بزرگوار شجره هر دو یا
 شده عرق حسدش بکرت درآمد و قضاء دمشق را متولی شد و دید که از آن فایده حاصل نشد پس نزد
 والی شام رفت و شهید را بر فرض و تشییع متهم داشت پس آن ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود
 که یک پائی او را بستری بستند و پائی دیگرش را بستری دیگر و هر یک را بجانب غیر جانب دیگر راندند
 و تا پنج شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سال هفصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را با این
 نحو از جمعی شنیدم که از آن جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نورالدین شتری در کتاب مجالس گفت
 که ریاست طایفه امامیه در آن زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا که اینکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه
 بود میرزا الدین محمد آوی را که از صاحبان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدم شیخ نمود
 شیخ از رفتن بخراسان عذر گرفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته به او فرستاد و قاضی دمشق این
 جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس باو شریک و چون دید که او سرآمد علماء
 زمان و هر پنج مذهب که در شام بودند از او استغاده داشتند حد برده سعی کرده تا منصب قضاء
 و دمشق بر او برگزینند و با وجود آن اعتبار شهید بشیر از او بود پس نسبت رفض بنجاب شیخ نمود و
 فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشتند این جماعه
 حاضر شد و در آن اثناء که جلاومیائی قتل شیخ شد آن ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در
 ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود و خواطر گذرانید و به کریه در آمد جناب شیخ چون گریه ریاضی
 آن والد زنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذب تک از سمتک با این جماعت یعنی دروغ
 گفت ما در تو که تو را با این جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعه دمشق که در پهلوی بازار است بود در
 وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاولی از سال هفصد و هشتاد و شش شهید گردید و بر دار آویختند
 و در وقت عصر آن بزرگوار و زنده سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نورالدین بود و صاحب لؤلؤ گفته
 که آن جناب کشته شد بشبهه در سال هفصد و هشتاد و شش از آن بازار آویخته شد پس از آن سنگسار شد
 پس از آن سوخته شد بدمشق در دولت پیدر و سلطنت بر تون بفتوای قاضی برهان الدین مکی

در احوال شهید اول

و عبادین جامعاً تا صبح بعد از اینکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در صبح تالیف کرد و لمعه را در مدت هفت روز در نزد او بنویسند کتاب مختصر نافع چیزی دیگر نبود چنانکه در کتاب امل الاصل مذکور است و شیخ ما شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابته لبعض الدیابین ان بعض شمس الدین محمد اوی بود که که از اصحاب سلطان علی بن مؤید ملک خراسان و ملوالا در آن وقت بوده تا اینکه تهورنگ ببلاد استولی شد او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نه سال از شهادت مصنف گذشته و بان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه آخر از شهید درخواست ان نمود که موصوف خراسان شود در مراسله شریفه که در ان تملطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود شهید را بسوی خراسان پس شهید ابا و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه پشتر خلیفه نقل کرد از شهید پسرش ابوطالب محمد پسر شمس الدین اوی ان نسخه اصل را گرفت و سپس قدرت نداشت که ان نسخه کند زیرا که رسول بان نخل میوزید و ان را نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال اینکه ان نسخه در دست رسول بود از بابت تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از آنکه مقابله شود پس سبب ان خلل در ان نسخه حاصل گشت پس ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر نسخه اصل شد که این امر و وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس او بدمشق در ان ایام غالباً خالی از علما و جمهور نبود زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علما عامه بر من داخل شده و انرا ببینند پس از ان وقتی شروع کردم به بیچ کس بر من داخل نشد تا از ان فرغت یافتیم و این از انطاف نفیة و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لؤلؤ گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر اینکه آنچه در کتاب امل الاصل گفته که تصنیف لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعه دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد ازین صاحب لؤلؤ گفته که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبداللہ ماخوری مقدم که او نوشته بود که یافتیم در بعضی از مجموعا ت بخط کسی که با او و نوق داشتیم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او نوشته بود که یافتیم بخط شیخ ما مرحوم سرور عالم عامل ابی عبداللہ مقدار سیوری که او نوشته بود که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو گذشته شد شمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

شک رشد پس از آن سوزانید شد با بس در بلخ دمشق خدا تعالی لعنت کند فاعلین و راصین بان
 را در دولت بیدم و سلطنت بر فوق به فتوای مالکی لعنت الله که کسی بران الدین بود و عیان بن
 جماعتی شافعی با تعصب جمعی بسیار بعد از اینکه حبس شد در قلعه دمشق و در لا کمال و سبب حبس ان بود
 که تقی الدین حلی بعد از آرداش از مذهب امامیه مخفی نوشت که در آن سرزنش میکردان بزرگوار
 با قایل شیعه و معتقدات فطیعه و اینکه انجناب با مخالفی و ادب ان را بنفقا و نفر از کسانیکه از دین
 شیعه مرتد شده بودند از اهل حبل شهادت نوشتند و خطوط خودشان را با یوسف ابن یحیی از بابت تعصب
 بران ثبت نمودند با قاضی صیدوان محض را نزد قاضی عباد بن جماعه بدمشق آوردند پس قاضی جبار از
 بجانب قاضی مالکی فرستاد و گفت که تو این را بجهت خود حکم کن و الا تو را عزل میکنم پس بید مرجع
 کرد امر او و قضاة را و شیوخ را پس همه جمع شدند و شهید را بدان محض حاضر ساختند و ان محض را
 بر او قرائت کردند پس شهید از ان با شکر شد و مراعات تقیه نمود و گفت که من معتقد باین امور نیستم پس
 از او انکار را قبول نه کردند و گفتند که بر ما بحسب ع ثابت شد و حکم قضا نقض بر نمی دارد و شهید فرمود
 که غایب بر حجت خود با قیست پس اگر ان غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد ان حکم منقوض میشود
 و الا فلا و من باطل میکنم شهادت هر که بحج شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بینه نمایم پس این سخن
 را از او قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم و تو الان امام
 مذهب می باشی و قاضی این مذهب هستی پس حکم در من بجهت خود و شهید این سخن را برای ان گفت
 که شافعی توبه مرتد را جایز می داند پس این جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که کمال تو را پس
 نمایم پس از ان از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس ان بحال آمد لیکن بسوی خدا توبه و استغفار کن تا حکم نمایم
 با سلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم و این سخن
 را برای ان گفت و از استغفار برای ان این انکار داشت که اگر استغفار کند انھا گویند که الان گناه
 بر او ثابت شد پس این جماعت با شهید در شتی نمود که تا کید بر استغفار نمودن کرد پس ان جناب
 از استغفار انکار ورزید پس این جماعت گفت که اکنون حق بر تو ثابت شد پس این جماعت با کمالی
 گفت که الان استغفار کرده و حکم الان من رجوع ندارد و این سخن را بجهت ان اهل پیغمبر گفت پس
 حکم با کمال رجوع شد و ان منافق مطرود و ضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود العیاذ باللله
 بر نیتن خون شهید پس قتل و شهادت در او پوستانیدند و او را بستمی کشند پس بدن منور ان فقیه
 اهل بیت را پدید آورد و نیتند از ان پس بدن او را اطهر را از او بر آورند و انرا سوختند و از ان

کسانیکه ساعی در سوزانیدن آن بزرگوار شده مردی بود که او را محمد ترمذی میگویند باینکه او از اهل علم بود
 بلکه تاجر فاجر بود و کسالی که در نزد شهید مذکور دند و از او جان گرفتند بسیار بودند مانند پسرش ابو الحسن
 ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابوطالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبد الحمید
 نیلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن معروف باین عشره و شیخ مقداد و غیر اینها که انشاء الله
 ذکر میشود و شهید در اغلب اجازات اجازت میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بحدیکه برای طفل شیرخوار
 میان گهوان اش اجازت میگرفت و همچنین اجازت میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجازت
 داشتند یکی از آنها فاطمه نام داشت و از اساتذ مشایخ میگفتند یعنی سید مشایخ و بنابر بعضی از
 نسخ نبت المشایخ میگویند و کنیت او ام الحسن بود و او عالم و فاضله و فقیه و صالحه و عابد بود و پدرش
 بر او ثنا میفرستاد و زمان را امر میکرد که با او افتاد نمایند و در احکام با او رجوع کنند و همچنین شهید ثنا
 فرستاد و بر زوجه خود مکنات با تم علی بود و او فاضله و پرهیزگار و فقیه و عابده بود و حکایتش و دو دخترش
 ما شیخ اسد الله کاظمی رحمه الله در مقابیس نوشته و غیر این حکایت دو دخترش را مذکور داشتند و پدرش
 یکی نیز فقیه و از مشایخ اجازت است و اجازت دارد از شیخ طومان ابن احمد اند و اما تالیفات شهید اول
 پس از آن جمله است کتاب فائده المراد و در شرح نکات ارشاد و آن اول تالیف او است و کتاب ذکرهای
 و از آن طهارت و صلوة بیرون آمدن و کتاب در ورش عتیة در فقه امامیه و اگر فقه از آن بیرون آمد اما
 تمام نیست و کتاب جامع العین در فوائد شرحین که یکی از سید عمید الدین عبد المطلب است و یکی از سید ضیاء الدین
 عبد الله است و هر دو شرح تہذیب الاصول علامه میباشد و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات
 صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیث و رساله انبیه و مرابیان تعلیق فارسیه است و رساله نقلیه و رساله
 در قصر کسی که سفر کرد برای اظهار و تقصیر و خلاصه الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرابیان تعلیق است
 و رساله تکلیف و کتاب مزار و رساله اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه آخر تالیفات او است
 و از قنادی غریبه در الفیة و جوب مسج رحلت از سر گلستان تاساق پا و شیخ اسد الله کاظمی شهید
 بمطلبه و صنف کرده و مرادش اینکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف است که برادر زاده ما ششم است
 چنانکه شافعی نیز مطلبی است چنانکه صاحب قاموس و غیر او تصریح باین نموده اند و اگر گویند که شاید
 مرادش از مطلبی عبد المطلب باشد چه اگر مرکب ترکیب اصنافی را یا نسبت داخل کنند جز اول را حرف
 میکنند مثل عبد القدر اصدی میگویند پس عبد المطلب را چون یا نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب
 جواب گویم که اولاد عبد المطلب منسوب بدان ششم استعمال میکنند و به عبد المطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بعنبر

ملا احمد مقدس اردبیلی

فاج احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی و معروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر مجازده محققین از فضلا در روزگار و از صدای فقیهین فضلا را عصاره و از معارف مقدسین و متورعین اختیار خیار است و صاحب معالم و مدارک بردار و در کس خوانده اند و ملا عبد الله تشریحی متقدم از او اچان و اردو او اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شهید ثانی و وفات آنجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المصفر از سال نصد و نود و سه و زهد و ورع و تقوایش اشهر از آنست که غامه کاسر قاصر این قاصر عشری از معاشره از اطاها سازد و جاری داشت که سوار میشد و بگریا و سامره میرفت و هرگز او را از یانه نمیزد و نصف مسافت بر او سوار میشد و نصف دیگر را پیاده میرفت و هر وقت که اندر از کوش سبل بچریدن می نمود او را منع نمینمود و در انوار نعمانیه گفته و چون از بغداد و مراسلات برنجف میدادند که ملا احمد برساند ان مراسلات میگرفت اگر مرکوب را گزیده بود و دیگر بر او سوار نمی شد و میگفت که این مرکوب را اجازه کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلات زیاده شد و با این قید اجازه کرده بوم و گاه است که صاحبش حاضر نباشد و سید نعمت الله جزایری در زمهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امر اسلطان عادل شاه عباس اول نقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد و او را شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بانی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول بود اکنون مظلوم نیاید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد کتبه شده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدایتی فرموده بودند بجان منت دانسته بتقدیم رسانید که این محب را از دعائی خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس ایضا حکایت نمود بعضی از کسانی که با و وثوق داشتند که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طها سب ناما را تقدیر نامه مراسله نوشت چون ان مراسله باورسید برای تعظیم آن کتاب از جانی برخواست و انرا بوسید و بر چشم و سر گذاشت و بوجه اکل ان حاجت بر او رسد نظر کرد و دید که بعضی از فقرات ان مراسله ایجا الایح بود سلطان ان مراسله را میان کفن خود گذاشت و بخواص خود گفت که ان را در کفن نگه دارید و مرا بان بقبر گذارید تا احتجاج نمایم بان بر منکر و نکیر که معذب نشوم خواص او بجهان بخونند تا اینجا کلام سید نعمت الله جزایری بود و قضیه مقدس اردبیلی باشیج بجائی مذکور گشت و از انجا و ریح انجناب ظاهر میشود و از جمله ورع او آنست که زمانیکه در کربلا می بود بول و خایط را در زمین کربلا نبرخت بجهت اینکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چهار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی همی تربت داده بود و فضیلت خود را در ان میرخت و سرانجامی تربت تا یک هفته انجان

پس آن خیک را بردوش میگرفت و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میرخت و از بعضی مسجوح شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه و سابقا گذشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال بائی خود را برای خوابیدن دراز نداشت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت -

در کرامات مقدس اردبیلی

و کرامات مقدس اردبیلی پس بسیار و در رسد و افواه علماء اعلام در غایت اشعار و سید نعمته الله جزایری در انوار نعمانیة و علامه مجلسی در کتاب بروج و صاحب لؤلؤ و شیخ ابو علی در نتهی المقال برخی از آن کلمات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر نماید اول اینکه آن بزرگوار در سخن نجف اشرف و لؤلؤ سچاه اندک که آب کشیده باشد چون دلور بیرون کشید دید که آن دلور پر از اشرفیت و دنیا پر پس آن دنیا نیراد و باره در چاه انداخت و عرض کرد خداوند احد از تو آب بنخواهد نه طلا و سید نعمته الله جزایری در انوار نعمانیة نوشته است که اخوند ملا عبدالقاسمی چون از مقدس اردبیلی سئله سوال میکرد و دوران تکلم نمینمودند پس متکلم اردبیلی ساکت میشد و می فرمود که باشد نامن این سئله را مراجعه کنم پس دست اخوند ملا عبدالقاسمی را میگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنها میشدند مقدس اردبیلی میفرمود که آن سئله را بیاور پس اردبیلی در آن سئله تکلم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبدالقاسمی گفت ای برادر چرا در میان این تحقیق را نفرمودی در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما در میان مردم اتفاق افتاد شاید که ما نه نقصان من یا شما میشد و من و یا شما طالب ظفر میشدیم و الا ان جز خدا با ما کسی نیست -

کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم اینکه سید نعمته الله در کتاب انوار نعمانیة گفته و نتهی المقال هم مذکور است که در سالهای گرانی و قحطی مال خود را بر فقرا قسمت مینمود و در نزد خود بقدر سهم کی از فقرا میگذاشت و بعضی از سالهای گرانی جهان اتفاق افتاد همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقرا اتفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس آن بزرگوار تعرض او نه گشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شد مردی بدرخانه اش آمد بلبچار پاپائی که بر پشت ایشان بار بود از گدازم خوب صاف شده و آن طبعین یعنی اردنازک بسیار خوب پس آن مرد بزوج مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه باعث کاف اشتغال دارد و این غله و بار ما را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود متوجه ایشان باو خیزد و که این طعامی را که با عرابی فرستاد بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی قدری را

حمد نمود سوم اینکه صاحب بار و مستحق المقال دستید جرایری در انوار نعمانیة گفته که خبر داد من او تق
 مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود اهل تفریش که اسم میر غلام بود و سید ^{بنده}
 در انوار نعمانیة اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون حاج میر غلام نوشته صاحب علم و در علم
 و فضل بود و این میر غلام میگوید که برای من حجره در میان محن مرقه مطهر امیر المومنین بود پس اتفاق افتاد که شی
 از مطالعه فراغت یافتم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و آن شب بسیار تاریک
 بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین میروید پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد
 و آمدن باشد که قنادیل جناب ولایت آتاب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم
 بنحویکه من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که آن مرد بجانب حرم رفت و ایستاد پس طفل قنادو در
 کشود شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو کشود شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب
 سلام او گفته شد پس من صدائی او را نشاختم و دانستم که آن استاد من بود پس با امام بیگم در آمد و سئله
 علیه از امام سوال بیکدیگر پرسیدند و از بیرون آمد و از بلع نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منم با او روانه شدم
 و در پشت سر او بودم بنحویکه مرا نمی دید پس چون بحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدائی او را که با مردی دیگر
 در آن سئله بیگم در آمد پس از آنجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدر و از عقب نجف
 رسیدیم سبج شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمیدید پس من خود را بر او آشکارا ساختم و با عرض کردم
 که من از اول تا با خرمبراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبة مطهره با شما تکلم کرد او چه کس
 بود آنکه در مسجد کوفه با شما تکلم کرد پس آن جناب از من موافقت و عمو گرفت که تا وفات نکند من این باز
 بکسی ننمایم پس از آن من فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس بسیار باشد که در شبها بسوی
 قبر مطهر امیر المومنین میروم و از آن جناب سوال میکنم و جواب میشود و امشب نیز از آن جناب سوال کردم
 پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه و ارواحنا
 خدا امشب در مسجد کوفه است پس نزد او برو و ازین سئله از او سوال کن و آن شخص آخر حضرت مهدی صلوات الله علیه

در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی بغیر خدا را در خواب دید و حال اینکه موسی کلیم الله در خدمت ان
 بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذکور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر شمس
 از اهل اردبیل و در فلان کوه و در فلان خانه مسکن من هست موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم
 و این تمغیل در جواب برای چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این چیست

که در دست نوشت پس چرا المقدر لعن فیل در جواب گفتی موسی بن یحیی را عرض کرد که راست فرمود
که علامت من مانند پیغمبران نبی اسرائیل می باشد -

در احوال سخاوت اردبیلی

واثر سخاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید جزایری در کتاب انوار نعمایه نوشته است که مقدس اردبیلی طریق
اشن این بود که عامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون آمدی و دوزخ پیشتر و یا کمتر از آن
عامه پاکردنی و بفقرا و برهنه کان دادی بنحویکه تا منزل مراجعت کردن عامه او کسیر یا بیشتر تمام میشدی
و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که ان جناب امرش در جلالت و روایت مشهور ترست از این
که ذکر شود و او متکلم و فقیه عظیم الشان علیل القدر رفیع المنزلت بوده و او روح اهل زمان بوده
و اعباد و اتقی بود سید نعمته القدر جزایری در انوار نعمایه نوشته است که مقدس اردبیلی برای سید
از اهل استحقاق مراسم شاه عباس نوشت و در عنوان ان نوشته بود ایها الاخی چون ان را دید
ان مراسم را ضبط کرد و گفت که ان را در کفن او گذارند تا بجزا احتجاج کند که مقدس بن اخی نوشته است
و مرا با خوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجمله است کتاب آیات الاحکام که مسمی است
بزیده الیقینات و کتاب مجمع الفایده و بران که شرح ارشاد علامه است و صاحب لور لور نوشته است
که شرح ارشاد از اول تا همه عبادات نوشته و از متاجرتا اول نگاه نوشته و از کتاب صید و ذبانه تا آخر
کتاب نوشته و اما چه مطلق به نکاح و توابع انست از اظهار و لغات و ایلا و طلاق و خلق و مبادی
او بنحو انما پس ندیدیم انرا و نه شنیدیم و ظاهر انکه همین قدر در قالب تصنیف درآمد و از جمله تالیفات
او کتاب حدیقه الشیعه است و انکار مجلسی معلوم نکر دیده و جمعی بسیار از اعیان علماء شهادت بران
دادند که این کتاب از مقدس اردبیلی است مانند صاحب صدائق و شیخ عبداللہ ابن صالح و
شیخ سلیمان بن عبداللہ ماحوری و غیر ایشان و از جمله تالیفات او عایشه بر شرح مختصر اصول عقده
است فی الحقیقه محقق و مدقق بود و در هر سئله بدیجته تشکیک کرده -

در احوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

قد شیخ نوزالدین علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی جامع مقاصد پشینیان و موسس طالب
پشینیان و مجدد مذہب حق پیغمبر اخرا الزمان کشائنده ابواب فکر و تدقیق در فقه منتجب و صیاد
از امامان شیخ اجازة علماء اعیان کمپنی ابو الحسن و ملقب به نوزالدین و او اجازة دارد از شیخ علی
بن بلال جزایری و از شیخ محمد بن محمد بن داؤد خزینی مشهور بابین المؤذن که این ابن المؤذن از پنی

امام سید اول است و از علمای اجانب دارد شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی میسی و پدر
 ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی و غیر ایشان و اینجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و وجودت تحیر و
 تحقیق مسائل مشهور تر از آنست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذۀ اوست
 و در السنه معروف بمحقق ثنائیت همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او و اسف
 و ترویج دادن او مذہب شیعہ را در بلاد ایران در مفاخرت ان بزرگوار در میان انبیا و روزگار
 کفایت دارد و از بعضی از علماء مسمو عم شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را نپند و فقه نوشتم لیکن
 و بسبب از فقه را نفهمیدم کی مباحثه حیض و دیگر مباحث حج تا اینکه بکفرتم و اعمال و مناسک حج
 را بجا آوردم و مباحث حج را نفهمیدم لیکن حیض نشدم که مسائل حیض را بفهم مؤلف کتاب گوید که در
 حدیث واردست که زنی بنجدت حضرت صادق رسید و چند مسأله از مسائل حیض از آن حضرت پرسید
 و جواب کافی وافی شنید چون از نزد آنحضرت بیرون رفت گفت که پنداری که حضرت صادق بنقاد سال حیض
 دیده است و شهید ثانی که در اجازه کبیرہ برای شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

در احوال علی بن عبد العالی میسی

امام المحقق نادر الزمان و یتیمه الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله روحه
 و انجناب معاصر با شیخ علی بن عبد العالی میسی است و شیخ مذکور از محقق ثانی اجازت خواست برای
 خود برای پرسش شیخ ابراهیم لقب بطحیر الدین و مکنی بابی اسحق بس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت
 و شیخ علی بن عبد العالی میسی از مشایخ اجازه شهید ثانی است و شهید ثانی اجازه شیخ حسین اول را باین
 عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضل الزمان و مربی العلماء الاعیان شیخ
 الجلیل الفاضل المحقق العابد الزاهد الورع لقیته نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العالی رفیع
 و قد مکانه فی خبته و جمع بینة اجبته انتهى -

در تالیفات شیخ علی میسی

در یورو گفته که شیخ علی میسی کسی نسبت تالیف بالکلیه نداده تا اینجا کلام یورو است و این سخن
 جملہ سبب ناشی از قصور متبع است چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه است و فقہاء اقوال او
 در کتب ذکر میکنند و تعبیر از این حواشی میسبب میکنند و همچنین شرح جفریه و شرح رسالہ صنع العقود و محقق
 شیخ و ایضا نسبت با و داده اند تعلیق مشرعی را تا ما با ناقصا و لیکن شیخ همدان در مقابله
 همدان ذکر این سر کتاب گفته که نسبت تعلیق مشرعی با جناب ثابت شده و میرزا محمد بن علی اسیر

صاحب رجال اجماع از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال ۵۸۰ هجری قمری
 و احوال محمد بن محمد جزینی

و اما محمد بن محمد بن داؤد جزینی پس در بعضی از اجازات او را با بن عم شهید اول توصیف نموده و حال دیگر
 و در پدر و جد با هم شرکتی ندارند پس مراد این عم بعید است و یا مراد این علم می باشد و محمد مزبور را
 دارد از علی بن شهید اول -

در اخلاص شاه طهماسب سبقت ثانی

و معنی نماز که شیخ علی بن عبدالعالی کر کے از علماء شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ
 کر کے را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و همه ممالک خود نوشته که به
 امثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت از آن بزرگوار است زیرا که نایب امام است پس شیخ بجهت
 بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور
 رعیت بطلان نخوست و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برای اینکه مخالفت با واقع داشت و این
 نعمت الله جزایری در صدر کتابش موسوم بعواط الیالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب
 صفوی با صفهان و قزوین آمد سلطان با او گفت که تو بسطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نایب
 امام میباشی و من از جمله عمال تو می شوم که با و امر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی
 مملکت پادشاه فرستاد و خبرد عمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ
 خراج و مقدار آن و مقدار مدت آن بود و امر کرد که مخالفین را آن را بیرون کنند تا آنجا که موافقین
 را گمراه کنند و امر کرد که در هر بلدی و قریه بیشماری مقرر دارند که نماز جماعت کند و شرایع دین را با ایشان
 تعلیم کند و سلطان نیز بجمال نوشت که اطاعت و امثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است
 و اصل در او امر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سوار نمی شد و یا بجائی پیاده میرفت مگر آنیکه جوانان در
 رکاب او بودند و مجاهره سبب متخلفین نمیدادند و لعن میکردند هر کسی را که بر طریقه متخلفین بود تا اینجا
 کلام سید نعمت الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح از روز مسجد رفت و نماز
 جماعت گذار و پس از نمازی که از تلاوت شیخ بر منبر برآمد و تجاهر نمود بر سب متخلفین و تا آن زمان در
 آن بلاد کسی تجاهر سبب نمیداد و سید نعمت الله نوشت که علماء شیعه که در مکه بودند علماء اصفهان نوشتند
 یعنی بار باب مجاریب و منابر که شماست نمایند متخلفین را در اصفهان و ما در حرمین شریفین می باشیم
 و ما را عتاب سبب این است عذاب و بیست نمایند و صاحب لور در همین مرحله با قریح در محقق دست

مگر این نسبت باو صحیح باشد چه این خلاف آنچه است که از آنچه اظهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب
 بود بود و مؤلف کتاب گوید که چون سبب ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را در این نسبت
 که این را شایع و رایج کند تا بر مردم بطلان انعام محسوس و عیان شود ایامی بینی که اگر کفار ترس مسلمان
 نمایند جنگ و قتل حکم آن ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه آن مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی
 ندانست که در حرم مکه و مدینه بسبب مذکور شیعیان را عذاب شده نمایند و سیاست می کنند

در وفات محقق ثانی

وفات آن بزرگوار در سال نهمصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضی تاریخ از ابدین عبارت
 نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمان مادری آمد که آخر شیعه را خدش بود و الف و لام محسوب نگردد
 چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذکال لاواه کعبه مستقر و الله و این تاریخ
 ظاهر درست است بلکه زیاده است و بعضی در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب شهید اول است جا که انشائی

در تالیفات محقق

و اما تالیفات محقق ثانی پس از آن جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اولش تا بحث
 نفویض نخاج و آن در شش مجلد است و رساله جعفریه که از او در خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاع
 و رساله خواجه و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله لمات اللاموت و در
 معن جبت و طاعت و حاشیه شرایع و رساله جمع و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر
 دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در وجود بر تربت و رساله سجد و رساله در جایز و رساله در احکام
 سلام و تحیة و مسنوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود و شروع بسیار نوشته اند

در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

و شیخ ابراهیم بن سلمان قطیفی الاصل پس از آن ساکن نجف شد پس از آن ساکن قله شد پس او را نسبت
 بهر یکجا ازین مواضع نماندند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین
 بن عبد الحمید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و دستید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه
 از شیخ حسین و کریم الدین دارد و دستید حسین نیز بنید حیدر کرکے که معنی عصر خود بود باصفهان اجازه
 از دستید شجاع الدین دارد و دستید حسین بن حیدر از شیخ بھائی و میرداماد هم اجازه دارد
 و شیرداماد و پسر خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است و در حسین فرزند و خیر شیخ علی بن عبد القادر
 که گفته اند دستید حسین فرمود رساله در نماز جمعه و نوشته اند در نزدین است و در زمان رساله گفته

شعید اول از هزار نفر ارجان داشته و اخوند ملا محمد تقی مجلسی از شیخ حسین بن سید حمید راجان دارد
 ایصال شیخ ابراهیم مذکور راجان دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالمی کرکی و صاحب لودلو گفته
 که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بکرین در حق شیخ ابراهیم
 قلیف که امام حجت روحافداه و عجل الله فرجه بر او داخل شد در صورت مردی که شیخ فرزند او را می شناسد
 پس آن مرد از شیخ پرسید که کدام آیه از قرآن در باب مواعظ اعظم است شیخ ابراهیم در جواب گفت
 این آیه ان الذین یجدون فی ایشائنا لایخفون علینا فمن یلعنی فی النار خیرا من بانی امثالیوم القیمه
 اعلو یا شتم انه با تعلمون بصیرا پس آنجناب فرمود که است گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت
 پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه گفتند که چنین شخصی داخل خانه نشد و

در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

و عجب اینکه شیخ ابراهیم با اینکه اجازه از محقق ثانی دارد با وی مناقضات و معارضات دارد و صاحب
 لودلو گفته که من دیدم کلام او را در بعضی از کتب او ان چیزی که دلالت دارد بر قبح در فضل محقق ثانی
 و نسبت داده است العیاذ بالله او را بجهل چنانکه نشان جمله از معاصرین است بخو که در جمله از مسائل در مقابل
 محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است و از جمله در مسئله حل خراج است چنانکه مشهور بر طاعت
 است پس محقق ثانی رساله در حل ان تالیف فرموده و انرا نامیده به قاطعه اللجاج در حل خراج پس شیخ
 ابراهیم تصنیف کرده رساله که نامید انرا بسراج الولوج در دفع لجاج قاطعه اللجاج و مقدس باد وسیله
 در این مسئله با او موافقت کرده و تصنیف کرده رساله در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا و در ان
 رساله محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط و تصنیف
 کرده رساله را در قول بموم منزله در رضا و در رساله محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بموم منزله
 و در هیچک از ان رسایل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده -

ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

و از بعضی از فضایل نقل شده است که از مشایخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کربلا بود و شیخ علی بحسب اتفاق زیارت
 آمده بود پس ایشان در رواق انجناب در پشت سرفر مبارک با او گریختند و شاه طما سب در ان اوقات
 جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ ان جایزه را رد نموده و عذر خواهی نموده بود که مرا حاجت
 باغذ ان نیست پس محقق ثانی شیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی و مرتکب شدی حرامی با کبر و هی
 جان بر که امام حسن چنانچه معاویه و متابعان او قبول میکرد و تاسی با امام بود و حجت است با مستحقان

تاشی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طما سب که درجه او کمتر از معاویہ است
 و تو بالا ترا از امام حسن بن حسین پس شیخ ابراهیم جواب افتاعی گفت و صاحب لور لوز گفته که در دست من رساله
 افتاد که موسوم بر رساله حایثریہ بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود و تحقیق مسئلہ سفریہ و در صدر آن رساله
 ذکر کرده بود کہ مرا با محقق ثانی سفر بجانب شہد مقدس رضوی افتادہ و بحالی مسألی ذکر کرده است کہ در آن
 محقق را نیز نسبت بخطا داد و از انجملہ اینکه عشرہ قاطعہ کثرت سفر در آن متالی شرط است یا نہ پس تا لیر نسبت
 بخود داد و عدم اشتراط تالی را نسبت بمحقق ثانی دادہ و در این رسالہ ہمین مسئلہ را نوشته بود و در توجہ شیخ علی
 نمودہ و از انجملہ از محقق ثانی نقل کرد کہ اگر کسی بجز نوبت سگ ساتری نیابد و دبیرون آوردن ان از
 بدن محل تقیہ باشد پس فرض اداء صلوة ساقط میشود و شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد
 و گفت کہ من مبالغہ در نفعی ان کردم و بزنگشت و اصرار بر جماع قول داشتہ با اینکه آنچه ما رسیدن است
 کہ نماز ساقط نمی شود و بفقہ سائر و نہ بفقہ صفت واجبہ در حال اختیار با جماع علماء و ان معرج بہ در کلام
 اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و ان فتوی اورا حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعہ
 و از انجملہ مسئلہ دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرد با شجوب و وضو مجدد بر کسی کہ غسل
 جنابت نمودہ و من در مقام انکار بر ایدم و در این باب مبالغہ نمودم و گفتم کہ مجدد مستحب نیست مگر ما سبق
 و وضوی پیش از ان پس محقق گفت کہ در غسل جنابت ضمناً وضو میآید پس من گفتم کہ اگر ارادہ کردی کفایت
 غسل را از وضوی پس وضو ضمنی نیست و اگر غیر این ارادہ کردی پس از بیان کن پس محقق ثانی
 از اقرار بحق ابا کرد و بر همان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از ان شیخ ابراهیم ذکر کرد
 کہ روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا پس اتفاق افتاد کہ محقق ثانی با بقیہ علماء مانند جمال الملتہ والدین پس
 محقق ثانی در دفعہ اولی در مقام اعتراض بر من همانکہ کہ جواز حکام را قبول نہ کردی من گفتم برائے
 اینکه مکروه است محقق گفت کہ ضمیمہ نیست بلکہ واجب است ایستب و مطالبہ دلیل از او کردم پس بعد لال
 نمود فضل حسن با معویہ و گفیت کہ تاشی ما و صحت و یا مندوب بنا بر اختلاف ہمین پس من در جواب او گفتم
 کہ شیعہ در کتاب دروس و نموده کہ ترک اخذ ان از ظالم افضل است و معارضتہ می کند انرا اخذ امام حسن
 جوینہ مطاویہ را زیرا کہ ان جواز از حقوق ائیمہ بالاصالہ می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اول اینکه ان
 کلام در در کس می باشد پس من اورا ملزم کردم بمرجوعیت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد کہ کلام خود
 معصوم دارد و بر استفادہ بسوال با افتادہ بجواب و شیخ ابراهیم گفته کہ اگر کراہت طول و اودن بنوع
 ہر آئینہ ذکر میکردم اگر انجملہ را کہ میان من و او واقع شد پس از او مضارقت کردم و با حسن حال بنوع گشتم

پس چون شیخ رسیدم اخبار متواترہ از تفکات و غیر ایشان در و دباغت کہ لائق تذکرہ میت پس معالہ
 گرم اور ابفد پس امر همیشه بود تا اینکه او دعوائی علم نمود پس سعی خودم را مبذول داشتم کہ رضا شود
 بحث و اجتماع و مذاکرہ و جمیع انواع ملاحظت را نمودم پس ابا کہ دور رفتی شد پس ازان در ان
 رسالہ مذکور داشت کہ چون من از این رسالہ فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رسالہ خریجہ و کشف
 اشتباه انچه من در ان دیدم از مباحث اقصائیه مؤلف کتاب گوید کہ مبادا تو بیابن سخنان نظم در طهارت
 باید چه شیخ ابراہیم را چه پایہ و پایہ کہ با طور حیل تحقیق و تدقیق در مقام معارضہ آید و پادروایرہ قیل
 قال و بحث و جدال بان فذلکہ ارباب کمال گذارد بلکہ او در معلم خانہ مجلس افادہ محقق ثانی چون کورک
 ایچہ خوانی نماید بلکہ اگر تحقیقات ان مہر سہر فضیلت بعد از استفادہ از او فہم نماید لازم کہ فرق
 خود را از فرقہ ان ساید و امثال انرا این بر مان و مخرجات و ہدیانات نشاید خفاش را بارائی ان
 کہ در محضر خورشید تابان آید چنانکہ تا بعد این کلام از کلمات منقولہ از علامہ مجلسی باید اگر کوئی کہ چنین
 کسیر پس چہ مرتبہ کہ حضرت صاحب الامر نجائش در آید جواب گوئیم کہ بر فرض صدق مرعطین شاید بعد
 از این ہفتوات توبہ و انابہ کردہ و شخص کاملی شہ باشد و بعضی از فضلا از تلامذہ اخوند ملا محمد باقر مجلسی
 مذکور داشتہ کہ از استاد شنیدم کہ میفرمود کہ شیخ ابراہیم را چندی فضیلتی نبودہ و او را توبہ معارضہ
 معارضہ شیخ علی کر کے نبودہ ^{بنا} این شخص گفتہ کہ استاد مجلسی شافقتہ شنیدم خبری راقح در فضیلت شیخ
 ابراہیم بلکہ در تدبیر او تسبیح نبود زیرا کہ مجلسی فرمود کہ من مجموعہ بخط شیخ ابراہیم دیدم کہ در ان نوشته بود
 کہ من بر محقق ثانی شیخ علی افرا کردم و مجلسی میگفت کہ کجاست و چہ نسبت دارد و فضل شیخ ابراہیم از
 فضل شیخ علی و تہجراہ و علم او و بر اسے شیخ ابراہیم است۔

در تالیفات شیخ ابراہیم

از تالیفات انچہ سابقاً مذکور شد و از تجلہ است رسالہ در شرح عدد محرکات ذیحجہ کہ لطافتی دارد و اختصار ہم دارد
 و رسالہ صوتیہ کہ فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد ان رسالہ را با و نسبت داده و بعضی از
 فتوائی او را نقل کردہ و شرح الفیہ شہید اول چنانچہ شیخ عزالدین حسین بن عبد القہد عالمی در حاشی
 خود بر الفیہ ذکر کردہ و برای او است تعلیقات بر شرایع و حاشیہ بر ارشاد کہ قاضی نور اللہ در کتاب
 مجالس المؤمنین با و نسبت داده و کتاب فرقہ ناجیہ و ظاہر انیکہ در تحقیق فرقہ ناجیہ است و انیکہ فرقہ ناجیہ
 ایامیہ میباشد و کتاب نفحات الفوائد و مفردات الرواید و این کتاب در صورت سوال و جواب است
 باین نحو سئل سائل کہذا فنقول کہذا و از تالیفات اوست شرح اسماء الحسنی کہ طویل الذیل و جید الفوائد است

و از آن فراغت یافت در سنه محصد و سی و چهار در ساله در شکلیات و اجازه هم نوشته است برای ساکن
 خود امیر معزالدین محمد بن نعمی الدین حسینی اصفهانی و از آن اجازت ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال جزائری
 عموی شیخ ابراهیم است و ایضاً شیخ ابراهیم اجازت برای شمس الدین محمد بن حسن استرآبادی نوشته است
 و در آن اجازه گفته که جماعتی از فضلا بمن اجازت داده اند و وثوق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شمس
 با این و راست از شیخ علی بن هلال جزائری و تاریخ آن اجازت سال محصد و سیست بود در ایام مجاورت
 نجف و از جمله تلامذه شیخ ابراهیم قطیفی است سید شریف الدین حسینی مرعشی تشری که والد قاضی لوازق
 تشری صاحب کتاب مجالس است و از جمله شاگردان او میر نعمت الله علی است -

در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فخر المحققین محمد بن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلی پدر انور و افتخار ال مطهر و سلطان علمای اعلام و
 فضلا و سلا و عظام است و در زکا و فطانت از اعجاز به روزگار و عجب اینکه او خود مجتهد و پیرش ظهیر الدین محمد
 نیز مجتهد و پیرش حسن علامه و جدش یوسف از مجتهدین و عم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین و پیر
 عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمیدالدین بن عبدالمطلب
 بن محمد بن علی الاعرج الحنسی و پسر سید عبد الله مزبور را پیری بود مسمی بسید حسن و ایشان همه از مشایخ
 اجازه اند و حال پدرش محقق نیز از مجتهدین فقبارک الله سن الخالقین و در خارج اشتهار دارد که در خارج
 علامه ده نفر مجتهد بودند و شیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

در تالیفات فخر المحققین

در مقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتحی الفضلاء و له سبلا و خاتمه المجتهدین فخر الملک
 والدین ابوطالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مدله فی عمره مذا و جعل مینه و بین الحاد
 سدا و برای او است از تالیفات شرح قواعد که آن را ایضاً القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد
 و شرح خطبه قواعد و اجوبه مسائل حدیثیه و رساله فخریه در نیت و حاشیه ارشاد و کافیه در کلام و
 کتاب ارشاد و المرشدین و هدایه الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس
 شاه خدا بنده با علماء مخالفین مباحثات داشته و همه را ملزم ساخته -

در جهاد فخر المحققین

و اجازه دارد از پدرش علامه و عمش رضی الدین علی بن یوسف و اگر چه در خارج چنان اشتهار
 یافته که تلامذه قبل از بلوغ بدرجه جهاد رسیده لیکن این سخن غلط میشود و پیرش فخر المحققین

بلوغ بدرجه اجتهاد رسید چنانکه انجباب در شرح خطبه کتاب مجاهد فرموده که من در خدمت پدرم مشغول
بتحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او آموختم
کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد معلوم میشود که عمرش در آن زمان
کمتر از ده سال بوده و تعجب شریفمانی از آن در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمه فاضل منتهی
سابقاً ذکر شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین تصنیف
شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول شصت و هشتاد و دو بود و فائش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی
الثانی سنه هفتصد و هفتاد و یک و عمرش بنا بر این هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه با و وصیت کرده که کتب
را که ناقص است از تالیفات علامه فخر المحققین آنها را تمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کثیر عمر قلیل
تالیف بوده و یعنی تالیفات پدرش را تمام میکرد -

در مسئله اختلاف که در میان فخر المحققین و علامه

و بعضی از علماء نوشته اند که شخصی بنحیت علامه رسید و بانجباب عرض کرد که من در مدت دو روز
سال پیش از دخول وقت نیت و وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز که کردم و نماز قضائی نیز
در زمه نداشته ام اکنون فهمیدم که رأی شماست که قبل از دخول وقت بی اشتغال زمه نماز قصد و وجوب
نی توان کرد و یا نماز نائی که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که آنچه نماز نائی که
که درین مدت با چنین وضو ساخته در حیز بطلان است اکنون قضاء آنها را بعمل بیاور پس آن شخص
از خدمت علامه بیرون رفته و در اثناء راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از
حال و استفسار فرموده آن شخص مراتب را بعرض و رسانید فخر المحققین فرمود که علامه در این فتوای
خط فرموده بلکه آن نماز یک با وضوی اول گذاردی قضائی ازرا بعمل آور و بقیه نماز نائی آنچه است
زیرا که چون نماز وضوئی اول ناسد گشت پس زمه تو مشغول نماز قضا شد پس از آن هر زمانه
که در آن وضو میساخته این قضائی نماز زمه تو بود و نیت و وجوب عیناً نداشت پس آن شخص
بار دیگر بنحیت علامه رسید و مراتب را معروض رانی او داشت علامه علی الله مقامه فتوای
فخر المحققین را بخیم و بخطائی خود در آن فتوای اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الایمة الطاهیرین -

در احوال قطب المحققین

فر محمد بن محمد الازمی البویهی قطب الدین علامه فنامه قطب وحی فضیلت و دریای مواج
علوم حقیقت و شریعت و طریقت غور شد فضیلتش از مطلع شرح طالع و حکمات حکمتش از افق

کتاب حکمت ساطع و قواعد اساس فقہ ان بزرگوار از حواشی قواعد بایر و میزان علم او از شرح ستمه برین
 علام شہید ثانی در اجازت شیخ حسین باین عبارتش مدحت سید بحیر عالم نجم الدین سلطان المحققین و اکبر
 المدققین قطب الملئ و الدین و نسب شریف و چنانکہ از بعضی از اجازات محقق ثانی ظاہر میشود تسلسلہ ترفیہ
 سلاطین آل بویہ منتہی میشود و بعضی از اساطین فقہاء قطب المحققین را از احقاد ابن بابویہ دانستہ اند
 و این خطابت و برتتبع محض نسبت مولد و منشاء او دارالمؤمنین و رامین و ریت بعد از تلمذ و نزد جمعی از
 علماء روزگار و اعلا اعلام شہار شہر تلمذ علامہ ادوار شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر سہیلے
 مشرف گردیدہ و کتاب قواعد الاحکام علامہ را بخط خود نوشته و براو قرائت نموده و بر ظہر نسخہ کہ اہل
 در ولایت شام نزد بعضی از فضلا موجود است صورت اجازت بخط علامہ برین وجہ موجود است کہ فرمود
 علی اکثرہم الکتاب الشیخ العالم الفقہ الفاضل المحقق المدقق زین العابدین و الافاضل قطب الملئ و الدین محمد
 بن محمد الرازی ادام اللہ ابامہ قرائتہ بحث و تدقیق و تحریر و تحقیق و استنباط عن مشکلاتہ و اسنوخم معظم شہادتہ
 نبیت لہ ذلک بیانا شایفا و قد اجزت لہ روایہ روایہ ہذا الکتاب یا جمیع روایہ جمیع مصنفاتہ و روایاتہ و ما
 اجیز لہ روایہ و جمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین بالطرق المتصلہ منی الہم
 ظہر و ذلک لمن شاد و احب علی الشروط المعبرہ فی الاجازہ فہو اہل لذلک حسن اللہ عاقبتہ و کتب العبد الفقیر
 الی اللہ تعالیٰ حسن بن یوسف بن مطهر التعلی المصنف لکتاب فی ثلث شعبان المبارک من سنۃ ثلث عشر
 و سبع مائۃ بناحیہ و رامین و الحمد للہ و حمدہ و صلے اللہ علی سیدنا محمد البتئی و آلہ الطاہرین و قطب المحققین
 بعد از وفات سلطان ابوسعید و وزیر او خواجہ غیاث الدین محمد کہ مرے اہل فضل بود بجانب شام شہادت
 و شیخ تقی الدین سبکی کہ از فقہاء شافیہ بود با او در مقام معارضہ برآمد و در توجہ بعضی از احادیث معارضہ
 میان ایشان منعقد گردید و چون سبکی عیار سبکی خود را در میزان مناظرہ او سنجید و دید کہ در میان اہل شام
 سبکی خواہد گردید بالضرورہ طریق بیچیانے و مکابرہ پہلویہ و قطب بعدم فہم مقاصد شرع و وقوف بر طواہر
 نسبت داد و قطب چون مال حال جان دید خود را از مناظرہ او باز داشت و انتقام او را بجہل او داد
 گذاشت و در ظہر قواعد شیخ شہید محمد بن مکی اعلی اللہ درجہ بخط شریف او مذکور است کہ در دمشق بخد مت
 علامی قطب الدین رسیدم اورا بحری دیدم بے پایان و اجازت آنچه کہ اورا جایز بود من لطف نمود و پیشبہ
 امامی مذہب بود و تصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بحال الدین بن المطهر کہ فقہ اہل بیت
 علیہم السلام بودہ معلوم است و تاریخ وفاتش در دو از وہم ذی القعدہ از سال ہفت صد و شصت
 و شصت اتفاق افتاد و در فضاہر قلعہ باہر نماز گزار و نذر و بسیار آراعیان و مشق حجت نماز و حاضر شدند

و در صالحیه او را دفن کردند و بعد از آن او را بموضع دیگر نقل نمودند و عجبت از شهید اول که گفت ولاشک فی کوننا ما میاگر احتمال ان میرفت که او رفع شک نماید و از باب علم هم ازین کلام شهید اول تعجب کردند و از جمله تالیفات ان بزرگوار است کتاب محاکمات میان تراخ اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسوم بترجمه الاصداف ایضا حاشیه بر کشف اکبر موسوم بترجمه الاشرف و رساله تحقیق کلیات و رساله در تحقیق مباحث تصور و تصدیق و حواشی غیر مدونه بر کتاب قواعد علامه و سموع شد که بعضی از علماء انرا جمع کرده و تدوین نموده و کتابی علیحدہ ساخته و ان موسوم است بحاشیه قطبیه و شرح بر کتاب مطالع در منطق و سید شریف بر ان حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دو از ده حاشیه بر حاشیه میر بر شرح مطالع نوشته اند و کتاب شرح شمیه در منطق و انرا بنا بر خواهش خواجہ غیاث الدین نوشته و بر ان شرح حواشی بسیار نوشته اند مانند میر سید شریف و عماد و احمد و داؤد و میر غیاث الدین و ملا طویل و سید علی رکابی و محی الدین و غیره انشان و مولف کتاب نیز بر ان حواشی غیر مدونه است و چون ملا سعد تقارانی شرح بر شمیه نوشته بود بنا بر این شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواندن شرح تقارانی اشتغال نمود پس سید شریف که از تلامذع قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمیه استادش قطب المحققین نوشت پس دوبار بان کتاب محفل عماد و طلاب و تدریس اصحاب شد و شرح شمیه سعدیه متروک گردید.

در احوال علامه حلی

فتح حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی اقله الله دار کرامته ملقب بجمال الدین و معروف بایة الله فی العالمین مرکز دایره شرع متین و قطب کره دین مبین و منتهای فضایل اولی الامرین و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکره خواطر مومنین و تبصره محققین و ساکات منہاج الیقین و منہاج کرامت اکرمین است و سید مصطفی تهریزی در کتاب نقد الرجال گفته که نجابر م می آید که انجالب وصف کنم پس کتابم وسعت و صف و علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد و برای او بیشتر از نقاد کتاب

در احوال وفات علامه حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامه حلی المولد و المسکن محامدش بیش از ان است که احصا شود و مشهور تر از انست که مخفی گردد و مولدا و نوزدهم شھر رمضان سنه ۸۱۰ از سال چهل و هشت است و وفات او در شب شنبه یازدهم محرم الحرام از سال هفتصد و بیست و شش و بنا بر این عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود ولیکن قاضی نور الله در کتاب مجالس نوشته است که ولادتش در بیست و نهم رمضان از شش صد و چهل و هشت است و فانش در روز شنبه بیست و یکم محرم